

لطف خدا^۱

۱	به نام چاشنی بخش زبان ها	حلاوت سنج معنی در بیان ها
	بلند آن سر، که او خواهد بلندش	نژند آن دل ، که او خواهد نژندش
	در نَابستهٔ احسان گشاده ست	به هرکس آنچه می بایست داده ست
	به ترتیبی نهاده وضع عالم	که نی یک موی باشد بیش و نی کم
۵	اگر لطفش قرین حال گردد	همه ادب‌آرها ، اقبال گردد
	وگر توفیق او یک سو نهد پای	نه از تدبیر کار آید نه از رای
	خُرد را گر نبخشد روشنایی	بماند تا ابد در تیره رای
	کمال عقل آن باشد در این راه	که گوید نیستم از هیچ آگاه

فرهاد و شیرین، وحشی بافقی

آگاهی های فرامتنی

مثنوی «چاشنی بخش زبان‌ها» تحمیدیه ای است از کمال الدین وحشی بافقی کرمانی (یا یزدی). (وفات ۹۹۱ هـ ق) «وحشی در غزل سرایی طبیعی بسیار لطیف و کلامی نرم و دل انگیز دارد... اهمیت وحشی بیشتر در سرودن ترکیب بندهای مشهور اوست... اختصاص مهم شعر وحشی در آن است که به نحوی لایح احساسات و عواطف رقیق و تند شاعر را بیان می کند و از این حیث، وحشی در میان شاعران ایران امتیاز خاصی دارد...» (صفا ۱۳۷۴، ۶۲۱) «گذشته از دیوان که تقریباً شامل ۵۳۰۰ بیت است سه مثنوی از او مانده است: نخست خلد برین بر وزن مخزن الاسرار نظامی در ۵۹۲ بیت، دوم ناظر و منظور بر وزن خسرو و شیرین نظامی در ۱۵۶۹ بیت که در ۹۶۱ به پایان رسیده است، سوم فرهاد و شیرین یا شیرین و فرهاد در ۱۰۷۰ بیت که ظاهراً در ۹۶۲ ناتمام مانده و وصال شیرازی شاعر معروف قرن سیزدهم در ۱۲۶۵ قمری آن را به پایان رسانیده است. آنچه از اشعار وی تاکنون انتشار یافته ۸۵۳۱ بیت می شود.» (نفیس ۱۳۹۲، ۳۱)

در وجه تسمیهٔ تخلص وی که «وحشی» است، ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی در تذکرهٔ میخانه که در ۱۰۲۸ تمام کرده، از زبان وی چنین نوشته است: «در آن ایامی که من در کاشان به مکتب‌داری اشتغال داشتم، شعر

۱. نقل از ص ۴۳۷ (بخش مثنویات) دیوان وحشی بافقی، با مقدمهٔ سعید نفیسی، ۱۳۹۲، تهران، نشر ثالث.

نمی گفتم، فاما برادرم قبل از من شعر می گفت و وحشی تخلص می کرد و هنوز مبتدی بود که از عالم فنا به دار بقا رحمت نمود. چون در سواد مذکور دیدم که موزونیت اعتبار سرشاری دارد، در مقام انتظام نظم شدم و اول بیتی که گفتم و بدان اشتهاار یافتم این بود، بیت:

اگرچه هیچ ندارم سر گلی دارم چو شب شود به سر خویش مشعلی دارم

القصه، رفته رفته این بیت به سلطان مذکور رسید. بار اول که چشمش بر من افتاد، حقیر به نظرش در آمدم، گفت: این وحشی شعر می تواند گفت؟ حضار مجلس گفتند: بلی آن شعر از آن این وحشی است؛ چون برادرم قبل از من وحشی تخلص می کرد و در حضور سلطان من نیز به همین خطاب مخاطب شدم. بنابراین تخلص وحشی کردم و اشعار برادر آنچه بود همه را بی تخلص در دیوان خود ثبت نمودم تا به نظر هرکسی که برسد بداند که اشعار بی تخلص از برادر و با تخلص از من است.» (نقل از نفیسی ۱۳۹۲، ۱۷)

تحلیل متن

بیت ۱

قلمرو زبانی و ادبی: چاشنی بخش، حلاوت سنج: صفت فاعلی مرکب مرخم / حلاوت سنج معنی: معیار سنجش شیرینی معنا: / قالب شعر: مثنوی

قلمرو فکری: با نام خدایی که حضورش در سخن، مزه و شیرینی بدان می بخشد؛ نامش و حضورش در سخن، معیار سنجش شیرینی معنا در بیان هاست (شیرینی معنا از شیرینی حضور نام محبوب در بیان است؛ هر اندازه که نام حق در سخن بیشتر باشد معنا نیز شیرین تر و البته ژرف تر خواهد بود).

بیت ۲

قلمرو زبانی و ادبی: «ش» در بلندش و نژندش: ضمیر شخصی متصل، مفعول / نژند: پست و زبون^۲.

سر و دل: مجاز از وجود، شخص و کس. بیت تلمیح دارد به آیه ۲۶ از سوره آل عمران «... وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدَلِّلُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ...» / بیت «موازنه» دارد.

قلمرو فکری: آن کسی بزرگ و والا می شود که حق او را بزرگ گرداند؛ و آن کسی پست و زبون می شود که حق او را پست و زبون گرداند (همه چیز به دست اوست).

^۲. با توجه به قرینه «بلند» این معنی برای نژند در اینجا مناسب است؛ فردوسی گوید: به خاک اندر افکند خوار و نژند / فرود آمد و دست کردش به بند. معانی دیگر آن: «۱- اندوهگین، غمناک، افسرده... ۲- پژمرده ۳- سرگشته، فرومانده ۴- خشمگین، غضبناک» (فرهنگ فارسی، نژند)

بیت ۳

قلمرو زبانی و ادبی: گشاده‌ست و داده‌ست: ماضی نقلی.

قلمرو فکری: به نظام احسن خلقت اشاره دارد و بیانگر این نکته که مسلماً در احسان خداوند، هیچگاه بسته نیست و خداوند به هر کس آنچه لازم داشته، داده است.

بیت ۴

قلمرو زبانی و ادبی: مصرع دوم فعل و قسمتی از جمله به قرینه لفظی حذف شده است. نی یک موی بیش باشد و نی [یک موی] کم [باشد]. / بیت به شیوه بلاغی؛ یعنی مقدم شدن فعل آورده شده است.

قلمرو فکری: این بیت، ادامه و تفسیر بیت قبل خود است و با نگاه فلسفی همراه است؛ زیرا فلاسفه با دنبال کردن نفس نظام عالم، نظام موجود را نظام احسن می‌دانند. حافظ گوید:

نیست در دایره یک نکته خلاف از کم و بیش / که من این مسئله بی چون و چرا می بینم

بیت ۵

قلمرو زبانی و ادبی: اِدبار: پشت کردن، بدبختی و سیه روزی. اقبال: روی آوردن یا روی کردن دولت، خوشبختی و بهروزی. / اجزای هر دو مصرع، جمله سه جزئی اسنادی است. / ادبار و اقبال: تضاد.

قلمرو فکری: با بیت ۲ قرابت معنایی دارد: مسلماً اگر لطف خداوند شامل حال کسی شود، بدبختی‌های او به نیک بختی تبدیل می‌شود.

بیت ۶

قلمرو زبانی و ادبی: توفیق: در این جا معنی اصطلاحی آن بیشتر مورد نظر است و آن یعنی موافق گردانیدن خداوند اسباب را موافق خواهش بنده، تأیید الهی. / تدبیر و رای: مترادف. تدبیر: پایان دیدن، در امری اندیشیدن، رای زنی. / رای: تدبیر و اندیشه. / پای یک سو نهادن: کنایه از پشت کردن و کاری نکردن.

قلمرو فکری: با بیت قبل موقوف المعانی است. و اگر موافقت و تأیید الهی قرین حال بنده نباشد، از نیروی تدبیر و اندیشه که قدرت برتر بشر در غلبه بر محیط است - کاری ساخته نیست.

بیت ۷

قلمرو زبانی و ادبی: تیره‌رای: تاریک اندیشه، ناراست / را: در معنی حرف اضافه «به» / ابد: زمان بی انتها

قلمرو فکری: خرد، نیروی برتر و امتیاز بشر است اما این خرد، قدرت و کارآیی خود را مدیون و مرهون توفیق الهی است؛

یعنی تا حق بدان روشنایی نبخشد و او را هدایت نکند، در تیره رای و گمراهی خواهد ماند و راه به جایی نخواهد برد. بیت مؤید مفهوم بیت قبلی است.

این بیت یادآور داستان‌ها و ماجراهای بسیاری است از جمله داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک از دفتر اول مولانا: در این ماجرا پادشاه از طبیبان پرسید که می‌توانند معشوق او را مداوا کنند یا نه؟ طبیبان هم که به معاینه، درد را تشخیص داده بودند و دواى آن را نیز داشتند، تنها با تکیه بر نیروی خرد خود گفتند: البته که می‌توانیم. حال این که آنها می‌بایست نخست اراده خود را (خرد خود را) به اراده الهی متصل می‌کردند و «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (اگر خدا بخواهد) می‌گفتند و سپس به نیروی خرد خود تکیه می‌کردند و چون این کار را نکردند، هرچه دارو تجویز کردند، برعکس عمل نمود.

بیت ۸

قلمرو زبانی و ادبی: عقل در لغت و زبان عربی به معنای حبس و امساک آمده است. عاقل را از آن رو عاقل گفته اند که خود نگهدار بوده، و خویشتن را از رفتن به دنبال هواهای نفسانی باز می‌دارد. عقل مایه امتیاز انسان از حیوان و به معنای فهم و ضد حماقت نیز آمده است. (لسان العرب، ج ۹، ص ۳۲۶، ذیل واژه «عقل»)

قلمرو فکری: در آیات و روایات برای عقل، اهمیت و ارزشی بسیار قائل شده‌اند که هیچ چیزی به پایه آن نمی‌رسد؛ زیرا اسمای الهی که در انسان سرشته شده و روح خداوندی که در وی دمیده شده، در شکل عقل ناب و خالص و صافی خود را نشان می‌دهد.

در عرصه شناخت، اعتراف به ناآگاهی، خود نشانه آگاهی و کمال است؛ رسول (ص) گوید: ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک.

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

«چون عقل کامل گردد، سخن کوتاه شود.» (حکمت ۷۱ از نهج البلاغه حضرت علی (ع))

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

نیکی^۳

یکی روبهی دید بی دست و پای	فروماند در لطف و صنع خدای ^۴	
که چون زندگانی به سر می برد؟	بدین دست و پای، از کجا می خورد؟ ^۵	
دراین بود درویش شوریده رنگ	که شیری برآمد، شغالی به چنگ ^۶	
شغال نگون بخت را شیر خورد	بماند آنچه ، روباه از آن سیر خورد ^۷	
دگر روز ، باز ، اتفاق اوفتاد	که روزی رسان ، قوت روزش بداد ^۸	۵

۳. نقل از بوستان سعدی (باب دوم، در احسان، ص ۸۸)، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ ششم ۱۳۷۹، انتشارات خوارزمی.

دکتر یوسفی در حاشیه این حکایت آورده اند: «نظیر چنین حکایتی در کتب عربی به صورت زیر آمده است: قال ابراهیم لیشقیق... ابراهیم به شقیق گفت: آغاز کار تو که تورا به اینجا رسانده چه بود؟ گفت در صحرائی می گذشتم، پرندۀ ای شکسته بال را در آنجا دیدم. به خود گفتم: بین این پرندۀ از کجا روزی می خورد؟ و در کنارش نشستم. ناگاه دیدم پرندۀ ای آمد و در منقارش ملخی بود. آن را در منقار پرندۀ شکسته بال نهاد. به خود گفتم ای نفس، آن کسی که این پرندۀ سالم را برای این پرندۀ شکسته بال در صحرائی گماشته است، قادر است که روزی مرا هم هرجا باشم فراهم کند. پس کسب معاش را رها کردم و به عبادت پرداختم. پس ابراهیم گفت: ای شقیق، چرا پرندۀ سالم نباشی که پرندۀ بیمار را غذا داد تا از او برتر باشی؟ (محاضرة الابرار ۱/۱۷۲، به نقل از الممتنی و سعدی ۱۶۳) (یوسفی، ۲۸۴)

۴. **قلمرو زبانی و ادبی**: صنع: آفرینش، احسان / فروماند: تعجب کرد. / دست و پا / لطف و صنع: مراعات نظیر. **قلمرو فکری**: شخصی روباه بی دست و پای را دید و از لطف خدا که شامل حال آفریدۀ عجیبش - که بدون داشتن امکانات کسب روزی، بی روزی نمی ماند - شگفت زده شده بود.

۵. **قلمرو زبانی و ادبی**: به سر می برد: فعل مرکب / دست و پا: مراعات نظیر / **قلمرو فکری**: که چگونه زندگی خود را پیش می برد و با این وضعیت دست و پا از کجا روزی به دست می آورد؟

۶. **قلمرو زبانی**: شوریده رنگ: آشفته (یوسفی)، دگرگون، منقلب. صفت غیر ساده (مشتق - مرکب) / برآمدن: بیرون آمدن. در درس دوم (قاضی بست) می خوانید: پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای بوالفضل، تورا امیر می بخواند.» **قلمرو ادبی**: شغال و شیر: مراعات نظیر / چنگ و رنگ: جناس ناهمسان اختلافی

قلمرو فکری: درویش شوریده رنگ در این فکر بود که در همان لحظه شیری با شغالی به چنگ از بیشه بیرون آمد.

۷. **قلمرو زبانی**: نگون بخت: بدبخت، بیچاره. صفت مرکب. **قلمرو فکری**: ... روباه از باقی ماندۀ غذای شیر، خود را سیر کرد.

۸. اتفاقی فتاد (تصحیح یوسفی) / **قلمرو زبانی**: قوت: خوردنی، طعام / «ش» در روزش، ضمیر متصل که نقش اضافی دارد. /

یقین ، مرد را دیده، بیننده کرد	شد و تکیه بر آفریننده کرد ^۹
کزین پس به کنجی نشینم چو مور	که روزی نخوردند پیلان به زور ^{۱۰}
زَنخداں فروبرد چندی به جیب	که بخشنده ، روزی فرستد ز غیب ^{۱۱}
نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست	چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست ^{۱۲}

روزدگر: ترکیب وصفی مقلوب ، روز دیگر / **قلمرو ادبی:** شیر و سیر: جناس ناهمسان اختلافی / **قلمرو فکری:** دیگر روز، دوباره، اتفاق تازه ای روی داد و خداوند روزی رسان به گونه ای دیگر به او روزی رساند.

^۹ **قلمرو زبانی:** یقین: هم می‌تواند «قید» باشد و هم در جایگاه نهاد که با توضیح دکتر غلامحسین یوسفی به نظر می‌رسد در نقش نهادی به کار رود ، درست تر است. و در این صورت «را» نقش مفعولی دارد و در صورت قید بودن «را» فک اضافه است. دیده‌مرد / شد: به معنی رفت و فعل اسنادی نیست. / **قلمرو ادبی:** دیده: چشم، رؤیت شده، منظور: ایهام تناسب دارد. / دیده و بیننده: مراعات نظیر / مرد: مجازاً انسان / **قلمرو فکری:** «ایمان قلبی (به قدرت خداوند) چشم دل مرد را بینا کرد.» (یوسفی) پس رفت [یقیناً آنچه که دیده بود مرد را آگاه کرد.] و دست از کار و تلاش برداشت و توکل بر خداوند کرد. * به نوعی، یاد آور این حکایت است که: مردی بادیه نشین شنیده بود پیامبر (ص) می‌گویند باید به خدا توکل کرد (کارها را باید به خدا واگذار کرد) او نیز بی آنکه مغز سخن را دریابد شتران خویش را در صحرا به امان خدا رها کرد و به شهر آمد. چون پیامبر او را در مسجد دید، گفت: پس شترانت را چه کردی؟ گفت توکل بر خدا کردم و آمدم. رسول فرمودند: **إِعْقِلْ وَ تَوَكَّلْ** یعنی شترانت را ببند و پس توکل کن. و معنی این سخن رسول این است که انسان نخست باید بر مبانی عقلانی کار خود را بکند و پس به خدا توکل کند یعنی که هر آنچه می‌کند، باید به خدا پیوندد که بی او همه چیز ابتر است.

^{۱۰} **قلمرو زبانی:** کنج: گوشه / نشینم: می‌نشینم، مضارع اخباری / خوردند: نمی‌خورند، مضارع اخباری / **قلمرو ادبی:** مور و زور: جناس ناهمسان اختلافی / چو مور: تشبیه، چو : ادات شباهت. / **قلمرو فکری:** من نیز از این پس در گوشه ای مانند مور می‌نشینم؛ زیرا که زورمندان، نه به زورِ بازوی خود روزی به دست می‌آورند بلکه خداوند روزی آن‌ها را می‌رساند. مفهوم: پس به دست آوردن روزی به زور و توانمندی نیست.

^{۱۱} **قلمرو زبانی:** زَنخداں: چانه / جیب: گریبان، یقهٔ پیراهن. آن قسمت از جامه که اطراف گردن را می‌گیرد. / **قلمرو ادبی:** «زَنخداں به جیب فروبردن؛ یعنی چانه در گریبان بردن: کنایه از به تفکر فرورفتن و در اینجا نشستن و کوشش نکردن نیز مقصود است» (یوسفی) / جیب و غیب: جناس ناهمسان اختلافی / تلمیح به آیهٔ «ان الله هوالرزاق ذوالقوه المتین.» / **قلمرو فکری:** چند گاهی به فکر فرو رفت و تلاشی نکرد، به این امید که خداوند روزی رسان است.

^{۱۲} **قلمرو زبانی:** تیمار خوردن؛ یعنی غمخواری کردن. / «ش» در خوردش و چنگش نقش مضاف الیهی دارد و جهش ضمیر است. [تیمارش پوستش، رگش و...] / **قلمرو ادبی:** رگ، استخوان و پوست: مراعات نظیر / دوست و پوست: جناس ناهمسان اختلافی / **قلمرو فکری:** نه آشنا غم او را خورد و و نه بیگانه. هیچ یک از او غمخواری نکردند و [این شد که] مانند چنگ بسیار نحیف و لاغر شد.

۱۰	چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش	ز دیوار محرابش آمد به گوش: ۱۳
	برو شیر درنده باش، ای دغل!	مینداز خود را چو روباه شل ۱۴
	چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر	چه باشی چو روبه، به وامانده، سیر؟ ۱۵
	بخور تا توانی به بازوی خویش	که سعیت بود در ترازوی خویش ۱۶
	بگیر ای جوان دست درویش پیر	نه خود را بیفکن که دستم بگیر ۱۷
۱۵	خدارا بر آن بنده بخشایش است	که خلق از وجودش در آسایش است ۱۸
	کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست	که دون همتانند بی مغز و پوست ۱۹
	نیک بیند به هر دو سرای	که نیکی رساند به خلق خدای ۲۰

۱۳. **قلمرو زبانی و ادبی:** «ش» در صبرش: متمم و در محرابش: مضاف الیه (جهش ضمیر) گوشش/ هوش و گوش: جناس ناهمسان اختلافی / **قلمرو فکری:** وقتی به سبب ناتوانی و ضعف بدنی [کاملاً] بی طاقت شد، از محراب [گوشه دیوار] خطایی به گوشش آمد.

۱۴. **قلمرو زبانی:** دَغَل: تنبل، کسی که ناراستی کند، مکر و حيله. (دغل: در اصل کسی که چیزی را برای گمراهی خریدار تغییر می دهد.) / **قلمرو ادبی:** شیر و روباه: مراعات نظیر و تقابل / تشبیه: مانند شیردرنده و روباه شل. / **قلمرو فکری:** (با بیت قبل موقوف المعانی است.) ای تنبل، برو به مانند شیر درنده باش و تلاش کن و به مانند روباه ضعیف و ناتوان، تنبلی پیشه نکن.

۱۵. **قلمرو زبانی:** وامانده: پس مانده/ ماند: بماند، مضارع التزامی. / **قلمرو ادبی:** واج آرایی: صامت چ / تشبیه/ شیر و سیر: جناس ناهمسان اختلافی/ چه باشی: نباش: استفهام انکاری. / **قلمرو فکری:** آن چنان بکوش که از تو چیزی برای دیگران (ضعیف تر ها و آنان که توان کار کردن ندارند) بماند؛ مانند شیر که از او چیزی برای روباه ماند. / مفهوم: توصیه به کار و تلاش و پرهیز از تنبلی.

۱۶. **قلمرو ادبی:** بازو: مجازاً قدرت، تلاش. / **قلمرو ادبی:** سعی ات بود در ترازوی خویش: کنایه از این که نتیجه کار و تلاش به خودت برمی گردد. / تلمیح به آیه «ان لیس للانسان الا ماسعی» / **قلمرو فکری:** از قدرت و نیروی خودت استفاده کن؛ «زیرا نتیجه کوشش تو، عاید خودت خواهد شد.» (یوسفی) و به گفته سعدی: هر که نان از عمل خویش خورد / منت حاتم طائی نبرد.

۱۷. **قلمرو زبانی:** جابه جایی ارکان جمله در مصرع اول با مقدم شدن فعل (شیوة بلاغی) / **قلمرو ادبی:** بیرو جوان: تضاد / دست گرفتن: کنایه از یاری و کمک کردن / خودرا افکندن: خود را به ناتوانی زدن. / **قلمرو فکری:** ای جوان باید به درماندگان و ناتوانان کمک کنی و خودت را افکنده و خوار و ذلیل و مایه ترخم نسازی.

کارگاه درس پژوهی

^{۱۸}. **قلمرو زبانی:** بخشش و بخشایش: «بخش» از مصدر «بخشیدن» و «بخشا» از مصدر «بخشاییدن». بخشیدن یعنی تقسیم کردن و دادن و بخشاییدن یعنی درگذشتن و عفو کردن و رحم کردن:

سرش را بدین گرزۀ گاوچهر	بکوبیم نه بخشایش آرم نه مهر
نبودش پسندیده بخش پدر	که داد او به کهتر پسر، تخت زر

(شاهنامه چ مسکوا / ۵۹ و ۷۳/۱)

و حافظ گوید: نگارا بر من بیدل بیخشای و واصلنی علی رَغم الأعدای

و مولانا (غزل ۲۰۳۹): ماییم و موج سودا، شب تا به روز تنها خواهی بیا بیخشا، خواهی برو جفا کن

«بخشیدن: ... تقسیم کردن، بخشودن. بخشیدن جعلی است و از ماده مضارع ساخته شده است.

«بخش: فارسی میانه زردشتی *baxš*: تقسیم کردن. ماده ماضی *baxš* در فارسی میانه زردشتی *baxšt* است... *bag* صورت اصلی *bax* است، *g* پیش از *t* بدل به *x* شده است. ریشه *bag* به معنی «تقسیم کردن» است....

«بخشیدن» در فارسی دری، به سبب شباهت ظاهری با «بخشودن» در معنی «بخشودن» که «عفو کردن» معنی می دهد، به کار رفته است. «بخت» از ریشه *bag* آمده است. (ابوالقاسمی ۱۳۷۴، ۶۱) / خدا را: رای مالکیت است.

قلمرو ادبی: خدا، خلق، بخشایش و بنده: مراعات نظیر / واج آرای: صامت «ش» / تلمیح به حدیث «المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده» / **قلمرو فکری:** خداوند نسبت به آن بنده‌ای لطف و بخشش دارد که دیگران از وجود او در آسایش و راحتی باشند.

^{۱۹}. **قلمرو زبانی:** «و» در اینجا برای همراهی است: یعنی بی مغز و تنها با پوست. / «که» برای تعلیل. / **قلمرو ادبی:** سر: مجاز از کل وجود / مغز: مجازاً عقل و اندیشه / پوست: مجازاً ظاهر / مغز، سر و پوست: مراعات نظیر / پوست و مغز: تضاد / **قلمرو فکری:** آنکه صاحب مغز و اندیشه است البته کریم هست (اندیشمندان، بخشندگان)؛ زیرا که بی اراده ها و راحت طلبان اهل اندیشه نیستند و تنها پوست و ظاهری از انسان بودن را دارند.

^{۲۰}. **قلمرو زبانی:** بیند: می بیند، مضارع اخباری / رساند: برساند، مضارع التزامی / **قلمرو ادبی:** سرای: استعاره از دنیا و آخرت / تلمیح به آیه «فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره» و نیز تلمیح به حدیث «الدنیا مزرعه الاخره» / **قلمرو فکری:** ادامه و تفسیر بیت های قبل خود است: آن کسی در هر دو جهان رستگار می شود که دست دیگران را در این جهان بگیرد.

ارتباط معنایی با ابیات « تو نیکی می کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز» (سعدی - موعظ)

«عبادت به جز خدمت خلق نیست (بوسطن سعدی - باب اول) به تسبیح و سجاده دل نیست»

معناشناسی

یکی از سطوح مطالعهٔ زبان، «معناشناسی» است.

معناشناسی چیست؟

عبارت است از مطالعهٔ علمی معنای واژه‌ها، گروه‌ها و جمله‌ها برای پی بردن به مقصود اهل زبان و این که چرا برخی از واژه‌ها را با معنا می‌دانند و می‌پذیرند و چرا برخی را بی‌معنا می‌دانند و نمی‌پذیرند؟

برخی از عناصر زبانی دارای دو گونه معنا هستند: (۱) معنای مستقیم (۲) معنای غیرمستقیم

(۱) معنای مستقیم همان معنای روشن و مشخص آن است.

(۲) معنای غیرمستقیم از هم‌نشینی با عناصر دیگر استنباط می‌شود.

🔍 آیا جملهٔ «دیروز، لباس به شما می‌آمد.» در زبان فارسی معیار کاربرد دارد؟ چرا؟

بله؛ زیرا جملهٔ آشنای معنی‌داری است و معنای آن به رابطه‌ی هم‌نشینی فعل با متمم مربوط می‌شود.

🔍 چگونه به معنای متفاوت واژهٔ «ماه» در دو جملهٔ زیر پی می‌بریم؟

الف) ماه روشن بود. ب) ماه طولانی بود.

در مثال «الف» با استفاده از رابطهٔ هم‌نشینی واژهٔ روشن می‌فهمیم که ماه آسمان است. در مثال «ب» از واژهٔ طولانی می‌فهمیم که منظور ماه سال است.

• حال با استفاده از رابطهٔ هم‌نشینی واژه‌ها معنای متفاوت فعل «برد» را در جمله‌های زیر نشان می‌دهیم:

الف) دانش‌آموز مسابقه را برد. (برنده شد) ب) دانش‌آموز برادرش را به پارک برد. (عمل بردن)

پ) دانش‌آموز از همه دل برد. (شیفته کرد) ت) دانش‌آموز با زیاد کردن صدای تلویزیون سرم را برد. (آشفته کرد)

• معنای متفاوت فعل «گشت» در جمله‌های زیر:

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت چون از او گشتی همه چیز از تو گشت

معنی بیت: وقتی به خدا تعلق پیدا کنی، همه چیز از آن تو خواهد شد. وقتی از خدا روی برگردانی، همه چیز از

تو روی بر می‌گرداند. گشت در مصراع اول به معنی شد و در مصراع دوم به معنی روی برگرداندن است.

* دو شیوه برای تشخیص معنای واژه‌هایی که به تنهایی پیام روشن ندارند :

(۱) قرار گرفتن در جمله یا زنجیره سخن (۲) از طریق رابطه‌های هم‌معنایی

واژه‌ی « **سیر** » با معانی مختلف در جمله‌های زیر:

الف) سیر را در هنگام پاییز می‌کارند. (نوعی گیاه کاشتنی) در رابطه با واژه می‌کارند، **تناسب** دارد.

ب) سیر را غم گرسنه نیست. (شخص برخوردار از غذا) با گرسنه **تضاد** دارد.

پ) سیر را مساوی ۷۵ گرم می‌دانند. (واحد اندازه گیری وزن) با ۷۵ گرم **ترادف** دارد.

ت) سبزیسیررنگ زیبایی است. (رنگ تند) با سبزی **تضمن** دارد.

ث) چنگیز از ریختن خون بی گناهان سیر نشد. به معنی راضی نشدن، مفهوم **کنایی** دارد.

رابطه‌های معنای واژگانی عبارتند از : (۱) تناسب (۲) تضاد (۳) ترادف (۴) تضمن

یافتن معنا در برخی موارد با روابط واژگانی قابل دریافت نیست بلکه مربوط به **ذخیره‌ی تعابیر کنایی و ضرب المثل‌ها** است که از مجموع معانی واژه‌های آن قابل درک است و تا کسی آن را نشنیده باشد، قادر به دریافت مفهوم آن نخواهد بود. مانند: « کله‌اش بوی قورمه سبزی می‌دهد. » یعنی، سخنان خطرناک می‌زند. و « دهانش بوی شیر می‌دهد. » یعنی، کم سن و سال است.

مای دارس
گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

کنج حکمت

همت

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته. به تعجب گفتند: «این مور را ببینید که [بار] به این گرانی چون می کشد؟»^{۲۱}

مور چون این بشنید، بخندید و گفت: «مردان، بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن و ضخامت بدن.»

بهارستان، جامی

تحلیل متن

همت، یعنی اراده انجام کار و به ویژه کارهای بزرگ؛ اما این اراده و خواست به نیروی بازو نیست بلکه به غیرت و مردانگی است. غیرت نیرویی معنوی است که از باور برمی خیزد؛ باور به یک حقیقت؛ حقیقتی که می تواند حمیت را توجیه و تفسیر کند.

این نکته را با یک داستان دیگر می توان بسیار ساده و ملموس تر کرد. داستان حماسی «آرش کمان گیر» که همه دانش آموزان نیز با آن آشنا هستند. آرش تیری پرتاب می کند؛ هیچ نیرویی قادر نیست چنان تیری پرتاب کند به جز غیرت و حمیتی که می گوید نباید یک وجب از خاک کشور را به دشمن سپارد. یا در داستان رستم و اسفندیار؛ چون رستم به ناروا مورد حمله واقع شده، بنابراین حق با اوست. پس آن تیر دو شاخ به نیروی غیرتی است که دقیقاً بر دوچشم اسفندیار می نشیند.

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده اند

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

^{۲۱} در نسخه ای دیگر: این مور را ببینید که به این ناتوانی باری را به این گرانی، چون می کشد؟ (ن.ک بهارستان ۱۳۷۴ به

زاغ و کبک^{۲۲}

۱	زاغی از آنجا که فراغی گزید	رخت خود از باغ به راغی کشید
	دید یکی عرصه به دامان کوه	عرضه ده مخزن پنهان کوه
	نادره کبکی به جمال تمام	شاهد آن روضه فیروزه فام
	هم حرکاتش متناسب به هم	هم خُطواتش متقارب به هم
۵	زاغ چو دید آن ره و رفتار را	وان روش و جنبش هموار را
	بازکشید از روش خویش پای	در پی او کرد به تقلید جای
	بر قدم او قدمی می کشید	وز قلم او، رقمی می کشید
	در پی اش القصه در آن مرغزار	رفت براین قاعده روزی سه چار
	عاقبت از خامی خود سوخته	رهروی کبک نیاموخته
۱۰	کرد فرامش ره و رفتار خویش	ماند غرامت زده از کار خویش

تحفة الأحرار، جامی^{۲۳}

تحلیل متن

روشن است که پیام اصلی داستان، پرهیز از تقلید کورکورانه و دوری از خودباختگی است و همان مثل معروف «زاغ می خواست راه رفتن کبک را بیاموزد، راه رفتن خودش را هم فراموش کرد».

تلاش انسان باید مصروف کشف خود شود، کشف توانمندی های خود، و نه این که به جای کشف استعدادهای خود به تقلید روی آورد؛ و از آنجا که رفتار تقلید شده، با ویژگی های اخلاقی و فطری او سازگار نمی افتد، بنابراین پایانی زیانبار خواهد داشت: فرد از خود دور می افتد و بی هویت می شود و ...

^{۲۲}. این درس، پیش از این به عنوان قسمت دوم درس پانزدهم ادبیات فارسی ۳ شاخه نظری آمده. نقل از اورنگ سوم (تحفة

الأحرار) ۱۳۳۷، ص ۴۳۱، تصحیح آقامرتضی مدرس گیلانی.

^{۲۳}. جامی (۸۱۷-۸۹۸ هـ.ق)

بیت ۱

قلمرو زبانی: راغ: دامنه سبز کوه، مرغزار/ فراغ: آسایش
قلمرو ادبی: جناس ناهمسان اختلافی: زاغ و راغ / فراغ و راغ/ باغ و زاغ / رخت کشیدن: کنایه از به جایی رفتن /
واج آرایبی صامت «غ»
قلمرو فکری: زاغی برای این که در آسایش و راحتی بیشتری باشد، تصمیم گرفت از باغ به صحرائی برود.

بیت ۲

قلمرو زبانی: عرصه: میدان، صحرا / عرضه ده: نشانگر
قلمرو ادبی: جناس ناهمسان اختلافی: عرصه و عرضه / اضافه استعاری: دامان کوه
قلمرو فکری: آن عرصه سرسبز و زیبا، زیبایی های پنهان کوه را به نمایش می گذاشت.

بیت ۳

قلمرو زبانی: شاهد: زیبارو. / روضه: باغ، گلزار. ج. ریاض. / فیروزه فام: به رنگ فیروزه (پیروزه)، کیود، آسمانی.
قلمرو ادبی: شاهد: ایهام دارد: ۱- گواه ۲- زیبارو
قلمرو فکری: کبک بسیار زیبایی در آنجا بود و زیباروی آن باغ فیروزه رنگ بود.

بیت ۴

قلمرو زبانی: حُطوات: ج حُطوة، گام ها. / متقارب: همگرایی، نزدیک به هم.
قلمرو ادبی: بیت ترصیع دارد. / جناس تام: هم و هم
قلمرو فکری: حرکاتش موزون و هماهنگ بود و گام هایش نزدیک به هم و زیبا بود.

بیت ۵

قلمرو ادبی: اشتقاق: رفتار و روش
قلمرو فکری: زاغ وقتی آن راه رفتن و حرکات متناسب و شیوه موزون راه رفتن او را دید؛ (بیت موقوف المعانی
است با بیت بعدی)

بیت ۶

قلمرو ادبی: مصرع اول کنایه از کنار گذاشتن روش خود/ جناس ناهمسان اختلافی: پای و جای
قلمرو فکری: زاغ از رفتار خود دست کشید و از کبک تقلید کرد.

بیت ۷

قلمرو ادبی: کل بیت کنایه از تقلید کورکورانه/ جناس ناهمسان اختلافی: قدم و قلم/ قلم: مجازاً نقش
قلمرو فکری: مانند گام نهادن کبک گام می نهاد و حرکت می کرد.

بیت ۸

قلمرو زبانی: القصه: خلاصه / مرغزار: دشت، چمنزار
قلمرو فکری: خلاصه چند روز به این شیوه در آن چمنزار از کبک تقلید کرد.

بیت ۹

قلمرو زبانی: خامی: ناپختگی، بی تجربگی و نادانی / رهروی: راه رفتن
قلمرو ادبی: بیت واج‌آرایی «خ» دارد. / تصویر از خامی خود سوختن می‌تواند متناقض‌نما باشد.
قلمرو فکری: سرانجام زاغ به خاطره تجربه نداشتن، داشته‌خود را نیز از دست داد و راه رفتن کبک را نیاموخت.

بیت ۱۰

قلمرو زبانی: غرامت زده: زیان دیده
قلمرو فکری: زاغ حرکات و روش خود را نیز فراموش کرد و از این کار خود زیان‌دیده ماند.

مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir